

امام حسین (ع) و دفاع از جایگاه امامت و ولایت

حبیب زمانی محجوب

کادر علمی پژوهشکده تحقیقات اسلامی

چکیده

امامت و ولایت یکی از ارکان اصلی دین اسلام خاصه مذهب تشیع به شمار می‌آید و در آیات و روایات متعددی بر لزوم آن و شایستگی اهل بیت (علیهم السلام) برای تصدی آن مقام تأکید شده است.

تمام امامان در مسیر رسالت خویش در حفظ و صیانت این مقام رفیع و دفاع از آن اهتمام ورزیده‌اند. امام حسین (ع) نیز به نوبه خود تلاشی وافر در پاسداری از میراث انبیاء، که همان ولایت و امامت است، داشته و اقدامات فراوانی در این زمینه انجام داده است.

این مقاله بر آن است تا ضمن تبیین مختصر مقام امامت و ولایت و جایگاه آن در دین اسلام، نحوه و میزان اهتمام و کوشش امام حسین (ع) را در دفاع از این مقام رفیع مورد بررسی و کاوش قرار دهد.

کلید واژگان: ولایت و امامت، امام حسین (ع)، نهضت عاشورا، امویان، معاویه، یزید.

مقدمه

قبل از بررسی تلاش‌های امام حسین (ع) در دفاع از جایگاه امامت و ولایت شایسته است به عنوان مقدمه و مدخل بحث، معنا و جایگاه این مقام در مکتب اسلام و تشیع به طور مختصر تبیین گردد. امامت در لغت به معنای پیشوایی و رهبری است. امام ممکن است در مسیر حق و یا در مسیر باطل باشد. در قرآن کریم به هر دو مورد اشاره شده است:

و جعلناهم ائمة یهدون بأمرنا. (انبیاء: ۷۴)

ائمة یهدون إلى النار. (سجده: ۲۵)

در تعریف اصطلاحی امامت عبارتهای فراوانی نوشته‌اند به طوری که هر کتابی را که در علم کلام فراهم شده است بگشایید، برای امامت تعریفی در آن خواهید یافت. با نگاهی کلی به دیدگاه مذاهب اسلامی نسبت به امر امامت چنین استنباط می‌شود که غالب آنها امامت را مقامی می‌دانند که صاحب آن ریاست امور مسلمانان را عهده‌دار است. بایستی توجه داشت که در این نگرش نسبت به بُعد سیاسی منصب امامت تأکید بیشتری شده است.^۱

مذهب تشیع معنایی فراتر از این تعریف برای امامت قائل است. در نظر مکتب شیعه، امامت یک منصب و موهبت الهی است که منحصر به حکومت و مرجعیت نمی‌باشد، بلکه امام هدایت همه جانبه دین و دنیای بشریت را عهده‌دار است.^۲

مسئله امامت از مهم‌ترین مسائل علم کلام اسلامی است و می‌توان گفت از گذشته دور تا امروز، پس از توحید هیچ موضوعی تا این اندازه توجه متکلمین و محققان و اندیشمندان اسلامی را به خود جلب نکرده است؛ همچنین دربارهٔ هیچ مبحثی به مانند امامت، میان مسلمانان اختلاف در نگرفته است. شهرستانی در الملل و النحل می‌نویسد: «در هیچ زمان، هیچ شمشیری همچون شمشیری که به خاطر امامت کشیده شد بر بنیاد دین فرود نیامد.»^۳

امامت از ضروری‌ترین نیازهای جامعه بشری است.^۴ دین اسلام به عنوان کامل‌ترین ادیان و دینی که از هیچ یک از مسائل مادی و معنوی زندگی انسان غافل نشده، به این امر حیاتی توجهی خاص داشته است. در مکتب اسلام همان قدر که وجود پیامبران برای هدایت بشری لازم بوده، ضرورت وجود امامان نیز غیر قابل انکار است؛ چرا که انسان در هر زمان و هر مکان جهت نیل به سعادت حقیقی نیازمند راهنمایی است که او را تا سرمنزل مقصود هادی باشند. بر این اساس در منظومهٔ معرفت اسلامی، امامت به عنوان مکمل و متمم رسالت مطرح می‌باشد.

امام علی (ع) در نهج البلاغه امامت را برای تمام امت ضروری دانسته و اطاعت و فرمانبرداری از او را برای مردم واجب می‌شمارد.^۵

آنچه مشخص است غالب فِرَق اسلامی وجود امام را برای جامعه امری ضروری و لازم برشمرده و تنها دربارهٔ ویژگیها و نحوه انتخاب امام با هم اختلاف دارند. اهل سنت نیز امامت را در قالب عنوان «خلافت» یک ضرورت دینی می‌دانند. البته امامت یک بعد الهی دارد و یک تعریف مردمی و قانونی؛ امام در بعد الهی حجت خدا بر مردم است و اینجاست که بایستی برای امام جایگاهی برتر از خلیفه قائل شد.

مسئله امامت و ولایت در مکتب تشیع جایگاهی محوری داشته و به صورت بسیار پر رنگی مطرح است. امام رکن و ستون اسلام و صاحب عالی‌ترین مرتبه ولایت الهی است و این مقامی

است که اندیشه‌ها از پی بردن به کنه و ژرفای آن عاجز و ناتوانند. اما نزد سایر فرق اسلامی امامت نه در چنین پایه‌ای از اهمیت تلقی می‌شود و نه به عنوان اصلی از اصول عقاید آنها به شمار می‌آید.

از مجموع آنچه گفته شد این نتیجه به دست می‌آید که در مکتب گران سنگ شیعه، امامت و ولایت جایگاه و منصبی فوق العاده ارزشمند و در عین حال ضروری و حیاتی است که پیشرفت تمام بندگان را به سوی خداوند عینیت می‌بخشد. امام حجت زمان است و مسئله وجود یک حجت الهی در هر عصر و زمانی بر روی زمین از مسائل مهم در مذهب اهل بیت عصمت و طهارت (ع) می‌باشد.^۶

معاویه و تخریب جایگاه امامت

از آنجا که نقش امام حسین (ع) در دفاع از مکتب حیاتبخش امامت و ولایت از عصر نخستین خلیفه اموی جلوه بیشتری می‌یابد و در منابع و مآخذ نیز توجه بیشتری به آن شده است، ابتدا اوضاع جامعه اسلامی در عصر معاویه و انحراف آن به طور مختصر بیان شده و سپس موضع امام حسین (ع) در برابر این وضعیت، به تفصیل ذکر می‌شود.

زامداران اموی که از دوران خلافت عثمان (۲۴ - ۳۵ ق) با دستیابی به امارت شام بر مرکب قدرت سوار گشتند، در سال ۴۱ ق. به طور رسمی خلافت جامعه اسلامی را از آن خود نمودند. آنها با بهره‌گیری از جهل سیاسی مسلمانان،^۷ در سرزمین شام بنای حکومتی را نهادند که از بنیان با اسلام تضاد داشت. سیاست دستگاه خلافت اموی که بر فتنه انگیزی و تفرقه افکنی استوار بود، قدرت سیاسی را از امام علی (ع) و سپس از امام حسن (ع) ربود و در نتیجه معاویه که از دین و آیین محمد (ص) هیچ بویی نبرده بود، بر مسند خلافت جامعه اسلامی تکیه زد.

با روی کار آمدن معاویه ارزشهای اسلامی از جامعه رخت بریست و دین اسلام گرفتار انحرافی سخت گشت. البته ریشه‌های این انحراف را بایستی در سقیفه بنی ساعده و عدم امتداد رسالت نبی اکرم در ولایت اهل بیت (ع) جستجو کرد. آنجا که حریم و قداست ولایت را شکستند و پیشوایی و رهبری امت اسلامی را از مسیر حقیقی خویش منحرف ساختند.^۸

معاویه در طول حدود بیست سال دوران خلافت خویش (۴۱ - ۶۰ ق) چنان اسلام را دچار انحراف و انحطاط ساخت که مسئله امامت، به عنوان یکی از دو میراث گرانبهای رسول اکرم (ص) و یادگار سترگ او، جایگاه خود را از دست داد. وی پس از آنکه بر مسند خلافت تکیه

زد علاوه بر صف آرایی نظامی به مبارزه فرهنگی با اهل بیت(ع) پرداخت و با تبلیغات وسیع، جایگاه امامت را در اذهان عمومی کاملاً تخریب نموده و برای انزوای سیاسی و اجتماعی اهل بیت(ع) از هیچ کوششی دریغ نورزید. به طور کلی او در صدد تضعیف و محو کامل فرهنگ امامت برآمده بود. در چنین شرایطی که می‌رفت امامت به عنوان یک اصل لازم در باور عامه به نسیان سپرده شود، امام حسین(ع) به دفاع از این اصل مهم پرداخت تا جایگاه آن را به عنوان میراث اهل بیت(ع) حفظ نمایند.

موضع امام حسین(ع) در برابر معاویه

امام حسین(ع) که در پرتو رسالت رشد نموده و در دامن ولایت پرورش یافته است،^۹ با مشاهده این وضعیت و برای دفاع از مقام امامت و ولایت یک سلسله اقدامات و مواضعی خاص در پیش گرفت.

موضع حسین بن علی(ع) نسبت به معاویه دقیقاً امتداد همان روش و منش امام مجتبی(ع) بود. این که برخی کج اندیشان و نافهمان در صحت و اتقان صلح^{۱۰} امام حسن(ع) به تردید افتاده‌اند و آن را متناقض با قیام امام حسین(ع) شمرده‌اند، از روی جهالت و عدم درک آنان از حقیقت موضوع است. این گروه ترک مبارزه مسلحانه را ترک جهاد پنداشته‌اند؛ حال آنکه وظیفه و رسالت اصلی پیشوایان معصوم حفظ و حراست دین اسلام و هدایت جامعه اسلامی بود که هر یک برای تحقق این امر، متناسب با موقعیت اجتماعی، سیاسی و فکری موجود در جامعه، موضع سیاسی خاصی را اتخاذ می‌نمودند.

لذا اگر با بینشی دقیق شرایط سیاسی و اجتماعی دوران امام حسن(ع) مورد تحلیل قرار گیرد، روشن می‌شود که میان صلح امام مجتبی(ع) و قیام امام حسین(ع) نه تنها تناقضی وجود ندارد بلکه هر دو در زمان خود حرکتی لازم و در پی هدفی واحد صورت گرفته است.^{۱۱} همچنین به لحاظ اعتقادی نیز امامان معصوم متصل به منبع علم الهی بوده و تمام اقدامات آنان تکلیفی الهی در جهت حفظ مصالح اسلام و مسلمین بوده است.^{۱۲}

امام حسین(ع) در دوران حیات معاویه به پیمان صلح برادرش وفادار ماند و با رد درخواستهایی که از او برای نقض صلح و قیام علیه معاویه صورت می‌گرفت از درگیری آشکار خودداری ورزید.^{۱۳} به عنوان مثال پس از حادثه غم‌انگیز شهادت حجر بن عدی کوفیان با اعزام هیئتی از حضرت درخواست می‌کنند تا قیام مسلحانه را رهبری نماید ولی حضرت

درخواست را آنها رد کرده و می‌فرماید: «میان ما و معاویه عهدهی است که وجدان من اجازه نمی‌دهد نقض عهد کنم. بنابراین تا معاویه زنده است، من بر عهد پایدارم و چون درگذرد من درباره اقدام خود تجدیدنظر خواهم کرد.»^{۱۴}

پذیرش صلح تحمیلی معاویه از سوی امام حسن (ع) و ابقاء امام حسین (ع) بر آن، استمرار طریق جدشان رسول الله (ص) در صلح حدیبیه بود که از هنرهای امامت و رهبری در انتخاب و اتخاذ تاکتیک موثر در جهت سیر به آرمان اصلی است و این تنها برای رهبرانی که تربیت از اسلام حقیقی و اشراق از کوثر زلال آن یافته‌اند، امکانپذیر است.

حال شاید این سؤال پیش بیاید که چرا امام (ع) در عهد معاویه به صلح برادرش وفادار ماند ولی در عصر یزید قیام نمود؟ عملکرد متفاوت امام حسین (ع) در برابر معاویه و یزید از سویی به تفاوت شخصیت آن دو و از سوی دیگر به اوضاع و احوال متفاوت جامعه دوران حکومت آنان باز می‌گردد. معاویه در دوران حکومت خویش مقاصد شومش را تحت عنوان دفاع از اسلام و اسلام خواهی جامعه عمل پوشانده و با بهره‌گیری از سیاست و حیل‌گری و افر خویش چهره قابل قبولی از خود در عالم اسلام نشان داده بود.^{۱۵} او به عنوان خونخواه خلیفه مسلمین و مدافع اسلام و در پوشش مقامات پرنفوذ معنوی مانند خال المؤمنین و کاتب الوحی جایگاه ویژه‌ای در بین مسلمانان یافته بود.

در ضمن بر اساس شواهد تاریخی قیام مسلحانه از سوی امام (ع) نه مفید بود و نه مقدور. امام (ع) به این نکته واقف بودند که مردم عراق بر اثر تحمل جنگهای متعدد از جنگ و مبارزه خسته شده و هر نوع برخورد نظامی را با نظام حاکم بی‌اثر انگاشته و در نتیجه تبلیغات سوء و فریبنده معاویه، دل به صلح و سازش با حکومت وی بسته بودند و آن را مشروع می‌دانستند. اگر نهضت امام حسین (ع) در عصر معاویه به وقوع می‌پیوست با توجه به شخصیت و روش حکومتداری معاویه - که بر پایه حیل و ترفند استوار بود - بدون شک چهره نهضت در انظار و اذهان عمومی مخدوش جلوه می‌یافت و از ارزش و اعتبار ساقط می‌گشت و احتمال اثرگذاری حرکت و شهادت امام حسین (ع) در حداقل ممکن قرار می‌گرفت. علاوه بر این دستگاه عظیم تبلیغاتی معاویه، امام (ع) را به عنوان ناقض صلح برادر، و قیامش را حرکتی آشوبگرانه و مخل امنیت عمومی و خروج بر خلیفه برحق مسلمین قلمداد می‌کرد.

بر این اساس مجموع شرایط در دوره حیات معاویه مناسب و مقتضی شکل‌گیری انقلاب نبود. امام حسین (ع) نیز به سبب مساعد نبودن اوضاع، قیام مسلحانه را به مصلحت اسلام و جامعه اسلامی ندانسته و از دست بردن به شمشیر معانعت و ورزید.

زمینه‌سازی برای قیام

امام حسین (ع) در عصر خلافت معاویه به این معنا که در مقابل معاویه شمشیر بکشد قیام نکرد، اما سکوت هم نکرد.^{۱۶} حضرت رسالت حقیقی را در این دوره هدایت فکری جامعه و زمینه‌سازی برای نهضت می‌دانستند.

بررسی‌های تاریخی نشان می‌دهد امام حسین (ع) پس از شهادت برادرش امام مجتبی (ع) (۵۰ ق) تا مرگ معاویه (۶۰ ق) از هر فرصتی برای آگاهی بخشی به جامعه و توجیه عمومی و همچنین ابراز نگرانی و عدم رضایت از دستگاه خلافت اموی استفاده می‌نمود.^{۱۷} حضرت به این نکته واقف بود که قدم اول برای موفقیت و پایداری نهضت، زمینه‌سازی و ایجاد تحول در جامعه است؛ چراکه بدون ایجاد زمینه فرهنگی و توجیه فکری و جلب افکار عمومی ممکن بود نهضت در مرحله اولیه به کامیابی می‌رسید، ولی این قیام حرکتی بدون پشتوانه و پوشالی می‌شد که هرگز به اهداف و آرمانهای اصیل خود دست نمی‌یافت. با وجود این، حضرت هیچ‌گاه رسالت خویش را در مبارزه با حکومت معاویه و دفاع از مکتب امامت و ولایت ترک نکرد و همواره با حربه اعتراض و روشنگری احتجاج می‌کرد.

سیاست امام (ع) در این دوران افشاگری چهره واقعی دستگاه خلافت اموی و اعتراض و انتقاد نسبت به ناشایستگی آنها بود. یکی از مهم‌ترین اقدامات امام حسین (ع) در این رابطه این بود که واقعیتها را صریح و بی‌پرده برای مردم بیان می‌کرد و افکار آنان را برای درک واقعیتهای تلخ جامعه و قیام و مبارزه بر ضد عاملان آن در زمان مناسب، آماده می‌ساخت.

موضع حضرت در دوران پایانی حکومت معاویه رنگ جلی‌تری به خود گرفت. سیدالشهداء (ع) معاویه را تخطئه نموده و همانند برادرش حسن بن علی (ع) حقانیت معاویه را در خلافت اسلامی ابطال می‌کرد. ایشان با ایستادگی در برابر مفاسد معاویه و افشا کردن جنایات و ستمهای او سعی نمود بطلان حکومت بنی‌امیه را اعلام و نیات پلیدشان را برملا سازد.^{۱۸}

امام حسین (ع) با خطابه‌های غزا و سخنرانیهای اعتراض‌آمیز باعث ایجاد یک حرکت فکری پویا بین جامعه اسلامی گشت. پاسخهای قاطع حضرت به نامه‌های معاویه که در آنها به روشنی سیاستهای شوم بنی‌امیه را افشاء می‌کند، بسیار قابل توجه است. پاسخ محکم امام حسین (ع) به نامه معاویه در سال ۵۲ ق. نمونه‌ای از آنهاست که در واقع طلایه انقلاب عاشورا است و مانند درخشش فجر است در تن سیاهی شب؛ به گونه‌ای که وقتی معاویه نامه امام را خواند، شعله کینه و حقد در سینه‌اش زبانه کشید.

از خطبه‌های مهم و تاریخی امام حسین (ع) خطبه معروف منی است که حضرت در سال ۵۸ ق. یعنی دو سال قبل از مرگ معاویه، در اوج بحران و خفقان دستگاه حاکمه ایراد نموده است.^{۱۹} این خطبه را می‌توان یکی از مهم‌ترین برنامه‌های فرهنگی امام حسین (ع) در راستای تکریم مقام ولایت و امامت خویش و خوار و ذلیل ساختن دشمن دانست.

امام حسین (ع) زمانی که اقدامات و تلاشهای معاویه را در راستای مشروعیت بخشیدن به ولایتعهدی یزید دید و اینکه او چگونه در صدد انهدام ریشه‌های اسلام و جریان امامت برآمده، تصمیم گرفت در یک اجتماع، پیروان خود به ویژه بنی هاشم را نسبت به شرایط جدید آگاه و آماده کند. بهترین زمان برای این حرکت، موسم حج بود.

امام حسین (ع) که در این سال (۵۸ ق) به قصد حج به مکه عزیمت فرموده بود، از موقعیت مناسب موسم حج جهت نشر افکار خود بهره برد و سخنرانی باشکوه و تکان دهنده‌ای در میان انبوه مسلمانان در منی ایراد فرمود که در افکار عمومی جامعه تأثیر بسیار داشت. حضرت در این خطبه شریفه جوانب مختلف اجتماعی، مذهبی و سیاسی دوران پس از شهادت امیر مؤمنان علی (ع) را تبیین نمود و به علل تسلط معاویه بر جامعه اسلامی و زمینه قدرت گرفتن وی اشاره کرد. سپس خطراتی را که آینده اسلام را تهدید می‌کرد مطرح نمود و هشدار داد اگر مسلمانان قیام نمایند، چراغ فروزان نبوت رو به خاموشی خواهد گرایید. حضرت با معرفی خود و خاندانش و حق امامت و رهبری اهل بیت (ع)، در واقع حجت را بر مردم تمام کرد. تاریخ ایراد خطبه و مضامین آن نشانگر آن است که حسین بن علی (ع) از زمان معاویه در انتظار فرصتی مناسب برای انقلاب و سرنگون ساختن حکومت غیر مشروع اموی بوده است.

به قدرت رسیدن یزید و واکنش امام حسین (ع)

به سال ۶۰ ق. برای نخستین بار به گونه‌ای بی‌سابقه بدعت توارث مقام خلافت و مسئله تعیین ولیعهدی از سوی معاویه مطرح گردید و دستگاه خلافت اموی که رنگ سلطنتی داشت به ملوکیت کامل مبدل گشت.^{۲۰} برقراری ولایتعهدی یزید در یک جامعه توده‌وار که دچار گسست نسلی شده و سکوت و خفقان بر آن حاکم گشته، امری دور از انتظار نبود.

بر دوش کشیدن ردای خلافت توسط شخصی مثل یزید اوج انحراف بنیادی و جلوه‌ای آشکار از ظهور جاهلیت نو در پوشش ظاهری اسلام بود. یزید نه در کسب قدرت مشروعیت داشت و نه در اعمال قدرت، و بر همگان مسلّم بود معاویه با توطئه و ارباب او را بر اریکه خلافت نشانداده است. بیعت با چنین شخصیتی ننگینی به عنوان خلیفه مسلمین و صحّه گذاشتن

بر خلافت او امری نبود که امام حسین (ع) بپذیرد؛ چرا که حضرت به خوبی آگاه بودند تمام تلاش دستگاه خلافت بنی امیه مبنی بر بیعت گرفتن از ایشان برای یزید به هدف رسمیت و مشروعیت بخشیدن به اسلام اموی است.

حضرت در دوران یزید بارها با برشمردن شایستگی‌های خویش برای زعامت جامعه اسلامی، امویان را به عنوان غاصبین حکومت معرفی نمود و خطر آنها را برای جامعه گوشزد کرد. سخنان، نامه‌ها و سایر اسناد موجود که کاملاً جهت افشاگرانه و روشنگرانه داشته است، به بهترین شکل دفاع امام حسین (ع) را از مقام رفیع امامت و ولایت روشن می‌سازد.

ایشان در پاسخ به استاندار مدینه - ولید بن عتبہ - که به درخواست یزید می‌خواست امام (ع) را وادار به بیعت با یزید نماید، خود را از تبار نبوت و سرچشمه رسالت معرفی کرد و یزید را مردی میخواره و خونخوار و فاسق برشمرد و فرمود: «همانند من با همانند او هرگز بیعت نمی‌کند».^{۲۱} این پاسخ امام (ع) به استاندار مدینه به نوعی نقطه شروع نهضت علنی امام (ع) بر ضد یزید بود. امام حسین (ع) در پاسخ به مروان نیز که در پی بیعت گرفتن از امام (ع) بود، فرمود: «انا لله و انا الیه راجعون»، این کلمه استرجاع را در موقع نزول مصیبت و فاجعه می‌گویند. سیدالشهداء با این جواب زعامت یزید را بر جامعه اسلامی فاجعه‌ای بزرگ دانسته و در ادامه می‌فرماید: «علی الإسلام والسلام» این جمله‌ای است که سرّ قیام و نهضت حسین بن علی (ع) را از بطن آن می‌توان دریافت. یعنی اگر کار به آنجا برسد که رهبر امت اسلامی و زمامدار مسلمین و به تعبیری امام مسلمین، مردی شرابخوار، میمون باز، خوشگذران، عیاش و فاسد مثل یزید بن معاویه باشد، باید فاتحه اسلام را خواند.^{۲۲} امام حسین (ع) در این جا به زیبایی دو جریان سلطنت و امامت را از هم مجزا می‌کند و برای هر یک مختصات و مدار خاصی تعیین می‌فرماید.

حسین بن علی (ع) در پاسخ به نامه کوفیان که اظهار کرده بودند بدون امام هستند، فرمود: «... به جان خودم که امام و پیشوا و رهبر مسلمین نمی‌شود مگر آن کسی که به کتاب خدا عمل کند و انصاف گیرد و مجری حق باشد و خویشتن را خالص کند».^{۲۳} شرایطی را که حضرت در این نامه برای امام برمی‌شمرد، یزید عاری از آنها بوده و این صفات تنها در وجود مبارک ایشان جمع است. عباس محمود العقاد در کتابش «الحسین ابوالشهداء» ضمن برشمردن تفاوت‌های عمیق بین روحیه و شخصیت امام حسین (ع) و یزید می‌نویسد: برخورد آنان اساساً برخورد بین دو خلق و خو، بین فتوت و دنائت و لذا بین دو مسأله یعنی امامت دینی و دولت دنیوی بود.^{۲۴}

امام (ع) در کربلا نیز مقابل لشکریان یزید خطابه‌های شورانگیزی دارند که در آنها به صراحت به عدم لیاقت یزید برای منصب خلافت، و نیز شایستگی خویش برای امامت بر جامعه

اسلامی اشاره می‌نمایند.^{۲۵} ایشان به هنگام برخورد با سپاه حر بن یزید ریاحی در خطبه نماز عصر می‌فرماید: «اما بعد! ای مردم! اگر پرهیزکار باشید و حق را برای صاحب حق بشناسید، بیشتر مایه رضای خداست. ما اهل بیت به کار خلافت شما از این مدعیان ناحق که با شما رفتار ظالمانه دارند، شایسته‌تریم.»^{۲۶}

حضرت در نامه‌ای هم که به اهل بصره می‌نویسد به زیبایی مسئله امامت را تشریح کرده و می‌فرماید: «اما بعد خدای، محمد (صلی الله علیه و سلم) را از مخلوق خویش برگزید و به نبوت کرامت داد و او را به پیامبری خویش معین کرد و آنگاه وی را به سوی خویش برد که اندرز بندگان گفته بود و رسالت خویش را رسانیده بود. ما خاندان و دوستان و جانشینان و وارثان وی بودیم و از همه مردم به جای وی، در میان مردم شایسته‌تر؛ اما قوم ما دیگران را بر ما مرجح داشتند که رضایت دادیم و تفرقه را خوش نداشتیم و سلامت را دوست داشتیم و در صورتی که می‌دانستیم حق ما نسبت به این کار از کسانی که عهده‌دار آن شدند، بیشتر بود...»^{۲۷}

چنانچه ملاحظه می‌کنید امام در تمامی بیانات و نامه هایشان بر امامت و ولایت خویش تأکید می‌ورزند و از سپرده شدن امور مسلمانان به دست نااهلان و اشاعه بدعتهای نوین که کیان و هستی اسلام را هدف قرار داده بودند، احساس خطر می‌کنند.

این اسناد بیانگر آن است که از نظر امام (ع)، پیشوا و رهبر مسلمانان شرایط و ویژگی‌هایی دارد که امویان و به ویژه یزید فاقد آن بودند و اساس انحراف و گمراهی جامعه هم این بود که عناصر فاسد و نالایق تکیه بر مسند خلافت اسلامی و جایگاه والای پیامبر زده و حاکمیت و زمامداریشان آثار و نتایج ویرانگری برای اسلام و جامعه اسلامی فراهم آورده بود.

نهضت عاشورا، نقطه اوج پاسداری از جایگاه امامت و ولایت

امام حسین (ع) تنها امام شیعی است که احقاق حق امامت خود را با قیام توأم ساخت. برای شناخت و ارزیابی دقیق این قیام بایستی صفحات تاریخ را ورق زد و ریشه‌های آن را قدم به قدم از هنگام انعقاد نطفه تا بارور شدن مورد تحلیل قرار داد.

آنچه مشخص است موجبات قیام حسین بن علی (ع) یکباره و دفعی فراهم نشد. یعنی چنان نبود که پس از مرگ معاویه یکدفعه وضعی خاص برای جامعه اسلامی پدید آید و پیدایش این وضع امام حسین (ع) را وادار به قیام کند.

قیام مقدس و پرشکوه امام حسین (ع) ریشه در انحرافهای بنیادی و اساسی جامعه اسلامی داشت که زاینده تحریف حکومت اسلامی از مسیر حقیقی خویش پس از سقیفه بود. امارت

ناشایستگان، زیر پا گذاردن احکام الهی، بی‌اعتنایی به سنت و سیره رسول خدا (ص)، تمسک به بدعت‌های نادرست، دست اندازی به بیت المال مسلمین و مختار دانستن خود و اقربا در هرگونه دخل و تصرفی در اموال عمومی، ظهور فساد در جامعه و اباحی‌گری نمونه‌هایی از انحراف در حکومت اموی بود.

بیست سال خلافت معاویه انحراف اسلام را به اوج خود رساند. انحراف شدیدی که اولاً تمام مبانی اساسی و سیاسی حکومت اسلامی را دربر گرفته و ثانیاً در همه شئون و نواحی اجتماعی مسلمانان رخنه کرده بود.

در نتیجه سیاستها و حيله‌گرهای معاویه، دستگاه خلافت اموی علی‌رغم تمامی مظالم و مفاسد، چهره‌چندان منفوری نداشت؛ به گونه‌ای که در شام عامه مردم حکومت اموی را بهترین نوع حکومت اسلامی می‌دانستند. همچنین در سایه تبلیغات منفی دستگاه خلافت، اهل بیت پیامبر (ص) در انزوای سیاسی و اجتماعی قرار گرفته بودند. بنی‌امیه در تبلیغات تحریف‌گرانه خود مصلح را مفسد^{۲۸} و خادم را خائن و بالاخره امام راستین را فتنه‌گرو خارجی می‌خواندند تا یزید را «امام عادل» معرفی نمایند.

افکار عمومی مسلمانان بر مدار تأیید ظالمان استوار گشته و در مرحله‌ای از ناآگاهی بود که وقتی برای یزید شرابخوار بیعت خواستند همه سر تسلیم فرود آورده و بدین ذلت و خواری راضی شدند و به بهانه جماعت مسلمین و ضرورت وحدت اسلامی مهر سکوت بر لب نهادند. در نگاه اشرافیت جاهلی که توسط امویان توسعه یافته بود، اطاعت امام، چه عادل و چه ظالم، واجب بود و هیچ کس حق نداشت در حدود منویات، مصالح و مطامع دستگاه حکومت و خلافت رفتار کند و پا از منافع دستگاه خلافت فراتر نهد اگر چه حق باشد. استمرار این اندیشه باعث گشت لشکریان دشمن به فرمان امام خویش^{۲۹} وارد کارزار شوند و همگی توجیه می‌کردند که فرمان از امام دارند و در پرتو همین فرمان هر اقدامی را برای خاموشی این خروج مجاز می‌دانستند.^{۳۰} حتی برخی از حضرت خواستند تا علیه امامش خروج نکنند!

اینجاست که عظمت روح حسین بن علی (ع) و اهمیت تلاش ایشان در دفاع از مقام امامت و ولایت مشخص می‌شود. تعبیر آنان از امامت چه بود؟ حضرت با این بینش و اعتقاد به مخالفت برخاستند.

حسین بن علی (ع) به پا خاست تا برای ابد مهر بطلان بر پیشانی حاکمیت جور زند. او به پا خاست که بگوید تفسیر دین و شرح شریعت نه کار همه، که وظیفه امام است و دین با امامت

کامل می‌شود و تنها اوست که توان اداره جامعه را دارد و آن کس که اسلام راستین می‌خواهد آن را در امامت و ولایت بجوید نه در دستگاه خلافت شام.

امام(ع) به خوبی آگاه بودند که دشمنان امامت و ولایت قادر هستند با تبلیغات گسترده خویش خلافت یزید را نیز به مانند پدرش صبغه دینی بخشیده و حکومت حقه معرفی نمایند. بر این اساس امام(ع) برای دریدن نقاب نفاق از چهره شرک و کفری که به نام اسلام بر مسند خلافت و جانشینی رسول خدا(ص) نشسته بود، ندای «هیهات من الذله» سرداد.

بایستی توجه داشت که خطر اصلی برای اسلام شخص یزید نبود بلکه جریانی به نام «طلاق» بود که یزید پس از پدرش نماد و سمبل آن به شمار می‌رفت. در نتیجه استنکاف حضرت از بیعت با یزید و قیام وی را نباید قیامی علیه شخص یزید قلمداد نمود بلکه حضرت به عنوان امام جامعه و برای دفاع از میراث راستین خویش که همان امامت و ولایت بر جامعه اسلامی است، بیعت با یزید، جرثومه ظلم و فساد را به عنوان خلیفه مسلمین جایز ندانسته و برای نجات دین جدش و احیای آن^{۳۱} به پاخاست؛ دینی که امامت جزء ارکان آن محسوب می‌شود. نبرد حسین بن علی(ع) با یزید، نبرد نواده محمد(ص) با بوسفیان است. روزگاری محمد(ص) در صیانت از نبوت - که سرچشمه‌اش توحید بود - در برابر فرزند حرب (ابوسفیان) ایستاد و حال حسین(ع) در پاسداری از مکتب امامت - که استمرار مکتب نبوت است - در برابر یزید سینه سپر می‌کند و راه و مسیری روشن برای تمامی عزتمندان عالم مشخص می‌سازد؛ راهی که از چراغ هدایتگر امامت و ولایت نور می‌گیرد.^{۳۲}

نتیجه

امامت و ولایت به عنوان اصلی لازم برای هر جامعه‌ای همواره مطرح بوده و تمامی فرق و مذاهب اسلامی به نوعی بر اهمیت و لزوم این امر تأکید داشته‌اند؛ ولی آن گونه که شیعه آن را پذیرفته است، آنها نپذیرفته‌اند. امامت از اساسی‌ترین پایه‌های مکتب تشیع به شمار آمده و به طور کلی تشیع منهای امامت امری غیر قابل پذیرش می‌باشد؛ چراکه فلسفه وجودی و سیاسی این مذهب در امامت و ولایت تبلور یافته است.

امامت خطی است برای بقاء اسلام و مصونیت آن از تحریف و انحراف، که از سوی خدا ترسیم گشته است. امامان معصوم(ع) که امامت خویش را ادامه رسالت حضرت خاتم(ص) می‌شمرند، صیانت از دین اسلام و هدایت جامعه را زیر لوای امامت و ولایت تحقق پذیر می‌دیدند و در حراست و دفاع از آن مقام از هیچ کوششی فروگذار نبوده‌اند.

امام حسین(ع) نیز در طول زندگانی پرمایه خویش با روشها و سیاستهای گوناگون از این مقام رفیع نگاهبانی نمود. ایشان در عصر خلافت معاویه بر اساس علم لدنی و اقتضائات سیاسی و اجتماعی، از مبارزه و درگیری آشکار با دستگاه خلافت اجتناب ورزید؛ ولی زمانی که یزید مظهر جهالت و سفاقت به شیوه ملوکانه و به طور موروثی به خلافت رسید، قبول دیکتاتوری وی را مغایر با اصول امامت دید. از این رو کرامت قداست را بر لثامت ناپاکاران ترجیح داد و نهضتی عظیم بر ضد دستگاه ظلم اموی راه اندازی نمود؛ نهضتی که در هر زمان و مکان و در همه ابعاد و اشکال روشن‌ترین مصداق تاریخی به شمار می‌آید.

امام حسین(ع) در دفاع از مقام رفیع امامت و ولایت اقدامات و تلاشهای فراوان نمود که نقطه اوج آن در حماسه عاشورا متجلی گردید. حضرت با قیام خویش مسئله امامت را در ذهن خفته مردم بیدار ساخت و چشم آنان را بر حقیقت اسلام گشود.

پی‌نوشتها:

۱. مرتضی مطهری، مجموعه آثار، چاپ دوم (صدرا، تهران، ۱۳۷۲)، ج ۲، ص ۲۸۰.
۲. در إحقاق الحق در تعریف امامت چنین آمده است: «امامت یک منصب الهی و خدادادی است که تمام شؤون والا و فضایل را در بر دارد جز نبوت و آنچه لازمه آن است». ر.ک: سیدنور الله حسینی المرعشی التستری، إحقاق الحق و ازهاق الباطل، تصحیح سیدشهاب الدین نجفی، (المطبعة الاسلامیة، طهران، ۱۰۱۹ ه.ق.)، الجزء الثانی، ص ۳۰۰.
۳. ابی فتح محمد بن عبدالکریم شهرستانی، الملل والنحل، تحقیق محمد سید گیلانی، (دارالمعرفة، بیروت، ۱۴۰۰ ه.ق.)، الجزء الاول، ص ۲۴.
۴. امامت و بشریت همزاد یکدیگرند؛ نه امامت بدون بشریت قابل تحقق است و نه بشریت بدون امام می‌تواند باشد. ر.ک. سید محمدحسین طباطبایی، تحلیل مسائل امامت در المیزان، چاپ اول (نور فاطمه، تهران، ۱۳۶۳)، ص ۸۵.
۵. نهج البلاغه، ترجمه سید جعفر شهیدی، چاپ اول (سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، تهران، ۱۳۶۸)، حکمت ۲۵۲، ص ۴۰۲.
۶. ر.ک: ابی جعفر محمد بن یعقوب ابن اسحاق الکلینی، اصول کافی، ترجمه سید جواد مصطفوی، (بنیاد رسالت، تهران، ۱۳۶۴)، ج ۱، ص ۳۰۰.
۷. حکومت به ظاهر مردمی و منتخب با روش دموکراسی مآبانه سقیفه، مردم را در بی‌خبری محض از وقایع سیاسی و حوادث نگاه داشته بود. ر.ک: مؤسسه فرهنگی قدر ولایت، عاشورا و عبرتها، ج ۲، ص ۶۳.
۸. ر.ک: همان، ص ۳.
۹. شخصیت امام حسین(ع) چکیده‌ای از وجود پیامبر(ص)، علی(ع)، امام مجتبی(ع) و حضرت فاطمه زهرا(س) است که در عرصه‌های گوناگون اجتماعی و سیاسی شکل یافت. جریانات تاریخی و روایات وارده نیز کاملاً مؤید و مبین این مطلب است. ر.ک: ابن اعثم کوفی، الفتوح، ج ۲، ص ۳۵؛ مؤمن بن حسن شبلنجی، نور الابصار، ص ۱۳۹.

۱۰. البته واژه ترک مخاصمه صحیح تر است. چرا که تاریخ گواه است که امام مجتبی (ع) نیز به مانند سایر ائمه هیچ گاه با ظلم و عاملین آن سازش ننموده و با هر راهکاری به غیر از اقدام نظامی به مقابله با آنان برخاستند؛ در ضمن حضرت بر پایه اصلی معتبر و جهت حفظ اسلام از خطر انحطاط کامل، به اجبار و اکراه تن به صلح دادند. ر.ک: شیخ مفید، الارشاد، ص ۱۷۲.
۱۱. محمد مهدی شمس الدین، ارزیابی انقلاب حسین (ع)، ترجمه مهدی پیشوایی، چاپ دوم (توحید، قم، ۱۳۶۲)، ص ۱۶۲.
۱۲. پیامبر (ص) نیز در این زمینه می فرماید: «الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ إِمَامَانِ، قَامَا أَوْ قَعَدَا» ر.ک: محمد باقر مجلسی، بحار الأنوار، الطبعة الثانية (مکتبه الاسلامیه، تهران، ۱۳۹۸ ه.ق)، الجزء الرابع و الاربعون، ص ۴.
۱۳. ابی حنیفه احمد بن داوود دینوری، الاخبار الطوال، الطبعة الأولى (منشورات شریف رضی، قاهره، ۱۹۶۰ م.)، ص ۲۲۱ و ۲۲۲.
۱۴. ر.ک: همان، ص ۲۲۴.
۱۵. حسن ابراهیم حسن، تاریخ سیاسی اسلام، ترجمه ابوالقاسم پاینده، چاپ ششم (سازمان انتشارات جاویدان، تهران، ۱۳۶۶)، ص ۳۴۶.
۱۶. ر.ک: گفتار عاشورا، (میلاد، تهران، ۱۳۳۶)، ص ۱۷.
۱۷. سید محسن امین، اعیان الشیعه (دار التعارف للمطبوعات، بیروت، ۱۴۰۳ ه.ق)، المجلد الرابع، ص ۱۶۲ و ۱۶۳.
۱۸. علی قائمی، انگیزه های نهضت امام حسین (ع)، (هادی، قم، بی تا)، ص ۹۳.
۱۹. ر.ک: خطبه حسین بن علی (ع) در منی، تحقیق و ترجمه محمد صادق نجمی، چاپ اول (بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی، مشهد، ۱۳۷۱)، ص ۸.
۲۰. سید جعفر شهیدی، خلاصه قیام امام حسین (ع)، چاپ دوم، (دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۷)، ص ۱۵.
۲۱. ابی محمد احمد بن اعثم الکوفی، الفتوح، ج ۵، ص ۱۸.
۲۲. خوارزمی، مقتل الحسین (ع)، (مکتبه المفید، قم، بی تا)، ج ۱ ص ۱۸۴.
۲۳. محمد بن جریر طبری، تاریخ طبری، ترجمه ابوالقاسم پاینده، چاپ سوم (اساطیر، تهران، ۱۳۶۹)، ج ۷، ص ۲۹۲۴.
۲۴. عباس محمود العقاد، الحسین ابوالشهداء، (منشورات الشریف الرضی، بی جا، بی تا)، ص ۳۷-۴۰.
۲۵. محمد بن جریر طبری، پیشین، ۲۹۹۹.
۲۶. معهد تحقیقات باقرالعلوم، موسوعه کلمات الامام الحسین (ع)، الطبعة الثانية (دارالمعروف، قم، ۱۳۷۴)، ص ۳۵۷.
۲۷. محمد بن جریر طبری، پیشین، ص ۲۹۳۰.
۲۸. پس از واقعه عاشورا پیرمرد ساده دل شامی، پیروزی ظاهری بنی امیه را پیروزی صلاح بر فساد تلقی نموده و بر این نعمت خدا را حمد می کند. ر.ک: احمد بهشتی، «جلوه هایی از شخصیت امام حسین (ع) در مبارزه با تحریف»، مصباح، شماره ۱۶ (زمستان ۱۳۷۲)، ص ۵۷.
۲۹. در روز عاشورا سپاه یزید از اسلام و اطاعت امام مسلمین یعنی یزید می گفتند.
۳۰. عمرو بن حجاج زبیری از فرماندهان سپاه بنی امیه در روز عاشوا هنگامی که دید عده ای از سپاهیان نسبت به امام حسین (ع) گرایش پیدا کرده اند، به آنان گفت: در کشتن کسی که از دین خارج شده است، تردید نکنید. این مرد با امام - منظور یزید بن معاویه - مخالفت کرده است. ر.ک: الطبری، تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۳۳۱.
۳۱. منظور از احیای دین یعنی بازگرداندن دین در صحنه اجتماع و نظام حکومت، ظاهر دین بود، نماز، روزه، قرآن و... بود، ولی روح دین و اساس دین دچار تحریف شده بود. حضرت به احیاء این اصول پرداخت.
۳۲. محمد باقر مجلسی، پیشین، ص ۱۹۴.